

فصلنامه علمی - تخصصی اسلام پژوهان  
سال پنجم، شماره نهم، زمستان ۱۳۹۷

## گونه‌شناسی سیره امیرمؤمنان در مواجهه با خطای کارگزاران

سید محمود زارعی\*

### چکیده

تلاش این پژوهش بر آن است که روش امیرمؤمنان(ع) را در مقابل اشتباهات کارگزارانش روشن کند. در این راستا به بررسی و دقت در چند نوع خطا از طرف کارگزاران امام و واکنش امیرمؤمنان(ع) در مقابل آنها پرداخته شده‌است و نتیجه گرفته‌ایم که در مقابل خطای

مالی، روش امام قاطعیت و برخورد سخت بوده‌است. در مقابل خطای سیاسی کارگزاران، اگر فرد خاطی به خاطر اشتباه در تشخیص خطا کرده‌بود، روش امام مدارا و تلاش برای بالا بردن درک کارگزار از سیاست اسلامی بود. اما اگر اشتباه به خاطر سوءنیت و عدم صلاحیت فرد بود، روش امام توبیخ و عزل کارگزار بود. در عین حال از نظر امام حفظ مصالح حکومت اسلامی و اصول حکمرانی دینی بر همه چیز مقدم بوده‌است. در خطاهای فرهنگی به معنی دوری از ساده‌زیستی نیز سیره امام صرف توبیخ و توصیه به زهد بوده‌است. در مورد خطای نظامی کارگزاران سیره حضرت توبیخ و تذکر به فرد خاطی و حتی عزل موقت او جهت رسیدن به پیروزی در جنگ بوده‌است.

کلیدواژه‌ها: کارگزاران، گونه‌شناسی، سیره امیرمؤمنان، خطاهای مالی، سیاسی، فرهنگی و نظامی

---

\* دانش پژوه سطح ۳ رشته تاریخ اهل بیت علیهم السلام، مؤسسه آموزش عالی حوزوی امام رضا علیه السلام(ع).zareei72@gmail.com

## مقدمه

اکنون که حکومتی به نام اسلام در کشورمان تشکیل شده است و سعی در اجرای احکام آن دارد، یکی از مسائلی که با آن روبرو است و باید در آن روشی اسلامی در پیش گیرد، خطای کارگزاران است. برای بدست آوردن نظر اسلام در مورد اینکه در مقابل خطای کارگزاران چه برخوردی باید داشت، علاوه بر سنت قولی نیاز به سیره و روش اهل بیت (ع) داریم. این پژوهش در تلاش است با پاسخ به سؤال «امیرمؤمنان (ع) در مقابل خطاهای کارگزاران خود، چه سیره و روشی داشته است؟» گامی در راه روشن شدن وظیفه جمهوری اسلامی در مقابل خطای مسئولین بردارد.

در این پژوهش مسأله محور تلاش می کنیم ابتدا روش حضرت، در مقابل هر نوع از خطاها را بدانیم؛ اینکه آیا قاطعیت و عزل کارگزار روش حضرت بوده است یا در جاهایی هم به سرزنش و توبیخ اکتفا کرده است و یا مدارا کرده و از کنار خطا گذشته است. سپس سعی در کشف ملاک رفتار حضرت در مقابل خطاهای مختلف می پردازیم.

قاطعیت به معنای اجرای مناسب و به موقع قانون و بهره گرفتن از قدرت مشروع در جهت اجرای عدالت است و مدارا به معنای سعه صدر و تحمل آرا و اعمال دیگران است. در مورد موضوع خطای کارگزاران امیرمؤمنان (ع)، جز تتبع و جمع آوری ساده خطاها، پیشینه دیگری یافت نشد. به گونه ای که حتی کتاب «سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب (ع)» با وجود دسته بندی کارگزاران و بررسی تفصیلی هریک، مدخلی با عنوان خطای کارگزاران باز نکرده است. یا کتاب ارزشمند «دانش نامه امیرالمؤمنین علیه السلام» با وجود اختصاص مجلدی به کارگزاران و در جایی دیگر جمع آوری موارد قاطعیت امیرمؤمنان (ع)، به صرف جمع آوری بسنده کرده و تحلیلی بر آنها نیفزوده است. اما آنچه ما در تلاش برای رسیدن به آنیم بررسی دقیق هریک از خطاها، جرح و تعدیل محتوایی آنها و دریافت سیره امام در مواجهه با آنهاست.



## أ. خطاهای کارگزاران

منظور از خطا، تمام کارهایی است که از نظر امیرمؤمنان(ع) نباید از حاکم اسلامی صادر شود، خواه این کار حرام باشد یا حلال، ولی خلاف شأن حاکم. منظور از کارگزاران هم کسانی هستند که توسط حضرت بر کاری گماشته شدند یا از طرف گذشتگان به منصبی گماشته شده بودند ولی به خاطر اشتباهشان توسط حضرت از مسئولیت برکنار شدند.

در گام اول کارگزاری را که مرتکب خطا شده‌اند در چهار دسته خطای مالی، سیاسی، فرهنگی و نظامی از نظر می‌گذرانیم. پس از این تقسیم‌بندی، تلاش می‌کنیم به کشف ملاک رفتارهای حضرت در مقابل خطاهای کارگزاران بپردازیم و ببینیم حضرت در مقابل هر نوع از خطاهای کارگزاران خود چه رفتاری داشته‌اند.

### ۱. خطای مالی

با وجود آن که صلاحیت فرمانداران برای امیرمؤمنان(ع) از حساسیت ویژه‌ای برخوردار بود، عده‌ای از کارگزاران آن حضرت پس از رسیدن به حکومت و در اختیار گرفتن بیت‌المال، اسیر وسوسه نفس شده و دستشان به خیانت آلوده می‌شد. فساد مالی مسئولان، وجهه حکومت را نزد مردم تخریب می‌کند و در نتیجه پایه‌های آن نیز به سبب بی‌اعتمادی مردم سست می‌شود و اگر با آن برخورد لازم صورت نگیرد حکومت را در ورطه سقوط می‌اندازد. امیرمؤمنان(ع) در مواجهه با این گونه خطاها برخوردی تند و قهرآمیز داشته‌اند که نمونه‌هایی از آن را بر می‌شمریم:

#### ۱-۱. یزید بن حنیفه تیمی!

او بعد از جنگ نهروان، حاکم امام بر ری و دستی‌اشد، اما خراج را جمع کرد و همه را برای خودش برداشت، حضرت او را به مرکز خلافت خواند و زندانی کرد و غلام خود به

۱. او در زمان عثمان از انقلابیون و یاران مالک اشتر و شورشیان علیه حکومت خلیفه سوم بوده‌است. (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۳۵) همچنین او در جنگ جمل، صفین و نهروان در سپاه امیرمؤمنان(ع) حضور داشت (زبیر بن بکار، الموققیات، ص ۵۷۵) و یکی از شهود حکمیت در جنگ صفین بود. (ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۱۹۶)

گونه شناسی سیره امیر مؤمنان علی (ع) در مواجهه با خطای کارگزاران

نام سعد را برای نگهبانی او گمارد. اما او از غفلت غلام سوء استفاده کرده و به سمت معاویه گریخت و در اشعاری به بدگویی از امیرمؤمنان(ع) و اصحاب ایشان و مدح معاویه و اصحابش پرداخت. حضرت نیز او را نفرین کردند و به اصحاب نیز دستور دادند تا او را نفرین کنند.<sup>۲</sup>

در این گزارش، شدت عمل امیرمؤمنان(ع) در برابر خطای مالی کارگزارش مشهود است. هرچند یزید از اصحاب با سابقه و حاضر در هر سه جنگ حضرت بوده‌است، اما حضرت زمانی که از دستبرد او به بیت‌المال مطمئن می‌شوند او را احضار کرده و به زندان می‌اندازند.

۱-۲. نعمان بن عجلان<sup>۳</sup>

او در جریان جنگ صفین، توسط امیرمؤمنان(ع) جانشین عمر بن ابی سلمه مخزومی حاکم بحرین شد تا عمر بتواند برای همراهی امام در جنگ به ایشان بپیوندد. اما با حضور در بحرین خراج مسلمین را می‌گرفت و بین اطرافیان و آشنایان خود تقسیم می‌کرد. وقتی خبر به امیرمؤمنان(ع) رسید نامه‌ای به او نوشت و او را بازخواست نموده و به تقوا و پرهیز از مال حرام توصیه نمود. وقتی نامه امام به او رسید و دانست که امام از رفتار او با بیت‌المال آگاه شده‌است، خراج‌ها را برداشت و به سمت معاویه فرار کرد.<sup>۴</sup>

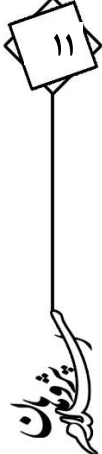
آنچه از این گزارش به دست می‌آید این است که نعمان بن عجلان به خاطر ترس از مجازات یا طمعی که به خراج بحرین داشته‌است به صرف یک نامه و روشن شدن خیانتش نزد امام به سمت معاویه می‌گریزد. هرچند از محتوای نامه امام مشخص است که حضرت به خیانت او اطمینان نیافته‌است، آنجا که حضرت می‌فرماید «اگر آنچه از تو

۱. منطقه ای بزرگ میان ری و همدان که قسمتی از آن را دستی رازی و قسمتی را دستی همدانی می‌گفته‌اند. (ابن الفقیه، البلدان، ص ۵۵۶ و ۵۵۷)

۲. ابراهیم ثقفی، الغارات، ج ۲، ص ۵۲۵. زبیر بن بکار، الموفقیات، ص ۵۷۵ و ۵۷۶

۳. نعمان بن عجلان از قبیله بنی زریق و از انصار بود. او بعد از شهادت حمزه سید الشهداء با همسر او ازدواج کرد. او زبان گویای انصار و شاعر آنان بوده‌است. گفته شده که او سرخ روی و کوتاه قد و در عین حال از بزرگان قوم خود بوده‌است. (ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۵۰۱) او در ذم اهل سقیفه و حقانیت امیرمؤمنان(ع) نسبت به خلافت پس از پیامبر اکرم (ص) شعری سروده است. (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، ص ۳۱ و ج ۱۶، ص ۱۷۴)

۴. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۲۰۱



به من رسیده است درست باشد از عمل خود برگردد.» بنابراین از این نامه به تنهایی فقط دقت امام بر رفتار کارگزاران و هشدار حضرت هنگام احساس خطر خیانت از جانب آنها بدست می‌آید، نه نوع رفتار ایشان در مقابل خطای کارگزار.

۱-۳. منذر بن جارود عبیدی<sup>۲</sup>

او کارگزار امام در اصطخر آفارس بود که به دلیل شرافت خانوادگی و سابقه درخشان پدرش<sup>۴</sup> مورد اعتماد امیرمؤمنان (ع) قرار گرفته بود. اما پس از مدتی به امام خبر رسید که او کار فرمانداری را رها می‌کند و به هوس‌بازی و شکار و خوش‌گذرانی و سگ‌بازی می‌پردازد. وقتی امام از کارهای او آگاه شدند نامه‌ای عتاب‌آمیز به او نوشتند و او را به کوفه خواندند و هنگامی که به کوفه رسید او را از حکومت، عزل و ملزم به پرداخت غرامت سی‌هزار دیناری اش نموده و زندانی کردند.<sup>۵</sup>

۱. همان

۲. او از رؤسای قبیله عبدالقیس در بصره بود. (ابن حجر، الإصابه، ج ۱، ص ۵۵۳) او کسی بود که در جنگ صفین برخواست و نسبت به امیرمؤمنان (ع) ابراز وفاداری کرد و گفت: اگر تو کشته شوی بعد از تو حسین (ع) امام ما تا زمان مرگمان خواهند بود و شعری را در همین زمینه سرود. (ابن اعثم، الفتوح، ج ۳، ص ۹۰) اما وقتی نامه نصرت‌خواهی امام حسین (ع) به او رسید، ابن زیاد را از نامه مطلع کرد و باعث مرگ قاصد امام شد و سپس همراه ابن زیاد به قصد کوفه حرکت کرد. (ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۳۷) نهایتاً منذر بن جارود در محرم سال ۸۲ در جنگی که میان حجاج و ابن اشعث درگرفته بود کشته شد. (طبری، تاریخ، ج ۶، ص ۳۴۳)

۳. اصطخر شهری از شهرهای فارس بوده است که در دوازده فرسخی شیراز قرار داشته است. (ابن الفقیه، البلدان، ص ۴۱۰)

۴. بشر بن خنیس بن معلی ملقب به جارود، در سال دهم هجری با گروهی از بصریان خدمت پیامبر اکرم (ص) رسید و مورد تکریم پیامبر (ص) قرار گرفت و مسلمانی معتقد شد. (ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۵۷۵) او پس از وفات پیامبر اکرم (ص) با سخنانش مانع از ارتداد قبیله‌اش شد. (طبری، تاریخ، ج ۳، ص ۳۰۲) تا جایی که خوشنامی جارود سبب اعتماد امیرمؤمنان (ع) به فرزندش منذر در سپردن مسئولیت گردید. (سید رضی، نهج‌البلاغه، نامه ۷۱)

۵. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۲۰۳

پس از مدتی، زمانی که حضرت برای عیادت صعصعه بن صوحان<sup>۱</sup> رفته بودند، او از حضرت درخواست کرد که در ازای ضمانت بدهی منذر به بیت‌المال توسط صعصعه، حضرت او را آزاد کنند. حضرت در جواب او فرمودند: «چگونه می‌خواهی بدهی او را ضمانت کنی در حالی که خود او منکر بدهی‌اش به بیت‌المال است؟ باید قسم بخورد تا او را آزاد کنیم.» سپس منذر قسم خورد و خود را از زندان رها نمود.<sup>۲</sup>

اما در این مورد، گزارش دیگری هم وجود دارد که می‌گوید امام منذر بن جارود را والی فارس کرد و او ۴۰۰ هزار درهم از بیت‌المال فارس را برای خود برداشت و به همین دلیل، امیرمؤمنان (ع) او را حبس کرد. سپس صعصعه بن صوحان شفاعتش را کرد و بدهی‌اش را ضمانت نمود و منذر از زندان خلاصی یافت.<sup>۳</sup>

تفاوت عمده این دو نقل آن است که طبق نقل اول، منذر تعرضی به بیت‌المال نکرده بود، اما حضرت او را به پرداخت سی‌هزار درهم ملزم کرد و سپس زندانی‌اش نمودند. آنگاه با وساطت صعصعه آزاد شد. اما در نقل دوم با وجود اینکه او از بیت‌المال دزدی کرده بود، تنها با وساطت صعصعه و قبول بدهی توسط خود منذر آزاد شد! در تعارض میان این دو نقل قطعاً نقل اول مقدم است؛ چون نمی‌توان قبول کرد که امیرمؤمنان (ع) کسی را که از بیت‌المال دزدی کرده فقط با قبول بدهی‌اش به بیت‌المال آزاد کند! چون چنین کسی مستحق مجازات است. پس نتیجه این می‌شود که منذر تعدی به بیت‌المال نکرده بود، بلکه به واسطه اعمالی که انجام داده بود مشخص شد که صلاحیت فرمانداری حکومت اسلامی را ندارد. پس حضرت او را به مرکز حکومت فراخواند و او را عزل نمود و به خاطر جرمش سی‌هزار دینار جریمه کرد. اما چون جریمه‌اش را نپذیرفت، او را به زندان انداخت.

۱. صعصعه بن صوحان عبدی از بزرگان قبیله عبدالقیس بود و به همین دلیل با منذر بن جارود خویشاوندی داشت. او از اصحاب امیرمؤمنان (ع) بود و دو برادرش در جنگ جمل در رکاب امام به شهادت رسیدند. (ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۱۷)

۲. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۲۰۴

۳. ابراهیم تقفی، الغارات، ج ۲، ص ۵۲۲



۱- ۴. عبدالله بن عباس<sup>۱</sup>

او بعد از جنگ جمل به استانداری بصره گماشته شد. پس از مدتی ابوالاسود دوئلی<sup>۲</sup> که مسئول بیت‌المال بصره بود متوجه خیانت ابن‌عباس در بیت‌المال شد و به امام نامه نوشت و ایشان را در جریان امر قرار داد. امام به ابن‌عباس نامه نوشت و از او خواست که صورت حساب دخل و خرج بیت‌المال را برایش بفرستد. اما او موضوع را منکر شد و از فرستادن صورت حساب برای امام طفره رفت. پس از رد و بدل شدن چند نامه بین او و امام، نهایتاً ابن‌عباس به مکه فرار کرد و آنچه می‌توانست از بیت‌المال بصره همراه خود برد و در آنجا به خوش‌گذرانی پرداخت.<sup>۳</sup>

اما در گزارش دیگری این‌گونه آمده‌است که ابوالاسود دوئلی که جانشین ابن‌عباس در بصره بود به امیرمؤمنان(ع) نامه نوشت و ایشان را از برداشت ده‌هزار درهم از بیت‌المال توسط ابن‌عباس باخبر کرد. حضرت نامه‌ای به ابن‌عباس نوشت و از او خواست که این اموال را برگرداند. ابن‌عباس امتناع کرد. حضرت برای بار دوم نامه‌ای به او نوشت و او را به خدا قسم داد. پس از آن، ابن‌عباس آن اموال یا اکثر آن را برگرداند.<sup>۴</sup> هریک از این دو گزارش صحیح باشد، قدر متیقن این است که امیرمؤمنان(ع) به اتهام سوءاستفاده از بیت‌المال واکنش نشان داده و کار او را مذمت کرده و از او خواست

۱. او پسرعمو و از اصحاب پیامبر اکرم(ص) و از یاران نزدیک امیرمؤمنان(ع) بود. سه سال قبل از هجرت و در شعب به دنیا آمد. پیامبر اکرم(ص) او را دعا کردند و ملقب به حبر الأمة (عالم امت) بود. حجة الوداع را در حالی که نزدیک بلوغ بود درک کرد. مورد احترام ابوبکر و عمر و عثمان بود و در سال ۳۵ بدستور عثمان امیرالحاج شد. در جنگ جمل حضور داشت و نماینده امام برای صحبت با عایشه بعد از جنگ بود و پس از آن توسط امیرمؤمنان(ع) به ولایت بصره منصوب شد. او در جنگ صفین هم حضور داشت. (یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۹۱ و بلاذری، انساب الاشراف، ج ۴، ص ۲۷)

۲. ظالم بن عمرو بن سفیان که به کنیه اش ابوالأسود مشهور است. او از تابعین و اصحاب امیرمؤمنان(ع) و واضع علم نحو بوده‌است (ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۲، ص ۴۸۵) و گفته شده که آن را از امام گرفته است. (ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۱۲) او در جنگ جمل حضور داشت و از بزرگان شیعه محسوب می‌شد. (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۸۲) ابن‌عباس هنگام رفتن برای پیوستن به امام در جنگ صفین، ابوالأسود را جانشین خود کرد و زیادبن‌ابیه را مسئول خراج قرار داد. (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱۱، ص ۱۱۰)

۳. طبری، تاریخ، ج ۵، ص ۱۴۱

۴. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۲۰۵

که اموال را به بیت‌المال برگرداند. البته چیزی فراتر از نامه و توصیه به برگرداندن اموال بیت‌المال، یعنی نه عزل و نه حبس او نیز در گزارش‌ها یافت نمی‌شود. اما این گزارش مورد مناقشه و تردید عده‌ای از مورخان قرار گرفته‌است. از جمله ابن‌ابی‌الحدید در شرح نامه ۴۱ نهج‌البلاغه این اختلاف را بیان می‌کند. او می‌گوید طبق نظر عده زیادی نامه ۴۱ خطاب به ابن‌عباس نوشته شده‌است (گیرنده نامه در خود نهج‌البلاغه مجهول است) و برای این نظر، از الفاظی که در این نامه آمده‌است شاهد می‌آورد. اما عده کمتری هم هستند که می‌گویند ابن‌عباس تا آخر عمر فرماندار امام در بصره بود و هیچگاه با ایشان مخالفت و از دستورش سرپیچی نکرد و برای این قول هم نامه ابن‌عباس از بصره به معاویه، بعد از شهادت امیرمؤمنان (ع) را شاهد می‌آورد؛ یعنی حتی پس از شهادت امام، ابن‌عباس در بصره بوده‌است. خود ابن‌ابی‌الحدید نظر دوم را نزدیکتر به صواب می‌داند.<sup>۱</sup> این اختلاف در قبول یا رد خیانت ابن‌عباس تا دوران معاصر هم ادامه یافته‌است.<sup>۲</sup>

معارض نقل اول نظرات مخالف و شواهدی است که ابن‌ابی‌الحدید مطرح می‌کند و معارض نقل دوم هم این است که اگر کسی سوء استفاده‌ای از بیت‌المال کند، قطعاً شایستگی مسئولیت در حکومت را ندارد و اینکه حضرت به صرف بازگرداندن اموال بیت‌المال بسنده کرده‌باشد و حتی او را بر فرمانداری بصره باقی گذاشته‌باشد بسیار بعید به نظر می‌رسد. بنابراین هر دو گزارش معارض دارند و نمی‌توانند نافی قاطعیت امیرمؤمنان (ع) در مقابل سوء استفاده‌های مالی کارگزارانش باشند.



۱. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۷۰

۲. مثلاً آیه‌الله خوئی (ره) تمام روایات ذم و قدح ابن‌عباس را ضعیف و از طریق عامه می‌داند و معتقد است که دوستی ابن‌عباس با امیرمؤمنان (ع) تنها دلیل برای وضع و جعل این اخبار بوده‌است. (خوئی، معجم رجال حدیث، ج ۱۱، ص ۲۵۴) همچنین مرحوم شوشتری اخبار خیانت ابن‌عباس را مخالف با عقل دانسته و آنها را رد می‌کند. (شوشتری، قاموس الرجال، ج ۶، ص ۴۲۶) در مقابل آقای ذاکری با بررسی تفصیلی اقوال و دلائل و شواهد موجود در این بحث نهایتاً قائل به تخلف ابن‌عباس و دستبرد او به بیت‌المال شده‌است. (ذاکری، سیمای کارگزاران، ج ۲، صص ۴۹۵-۵۶۸)



۱- ۵. مصقله بن هبیره شیبانی<sup>۱</sup>

بعد از جنگ صفین، معقل بن قیس ریاحی که مأمور به خواباندن شورش خربت بن راشد شده بود، ۵۰۰ نفر از نصارای بنی ناجیه را که با خربت همراه شده بودند به اسارت گرفت. مصقله بن هبیره که کارگزار امام در اردشیر خرّه بود، با اسرا مواجه شد و تحت تاثیر احساسات زنان و مردان اسیر شده قرار گرفت و قسم خورد آنان را کمک کند. لذا با معقل صحبت کرد که اسرا را به او بفروشد. معقل آنها را به ۵۰۰ هزار درهم به او فروخت و قرار شد این مبلغ را برای امیرمؤمنان (ع) بفرستد. مصقله هم آنها را بدون آنکه مبلغی از خودشان بگیرد آزاد کرد و در ادای دین خود به بیت المال در مانده شد. امام او را که در فرستادن بدهی اش تعلل می کرد به کوفه فراخواند. نهایتاً در کوفه ۲۰۰ هزار درهم را پرداخت کرد و از پرداخت باقی مانده آن عاجز شد و برای فرار از پرداخت آن به سوی معاویه شتافت. حضرت او را نفرین کردند و فرمودند: «خدا روی مصقله را سیاه کند، کار بزرگان را انجام داد و مانند بردگان فرار کرد... اگر مانده بود آنچه در توان داشت از او می گرفتیم و باقی را منتظر می ماندیم تا مالش زیاد شود (و بپردازد)». بعد از فرار مصقله، حضرت به سوی خانه او رفت و آن را خراب کرد.<sup>۲</sup>

پندار نگارنده این است که دلیل مدارای حضرت در این قضیه آن است که مصقله مالی را برای خود یا اقوام و خویشانش بر نداشته است و سوء استفاده‌ی این گونه از بیت المال نکرده است؛ بلکه کاری کریمانه کرده که از ادای دین آن باز مانده است. به همین دلیل است که حضرت می فرماید: اگر مانده بود آنچه در توان داشت از او

۱. مصقله بن هبیره بن شبل بن یثربی از قبیله بنی شیبان بود (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۲۷) و از اصحاب امیرمؤمنان (ع) به شمار می آمد که به سوی معاویه گریخت. (علامه حلی، خلاصه الاقوال، ص ۲۶۰) او پس از آنکه به معاویه پیوست علیه حجر بن عدی شهادت داد و در نتیجه موجبات قتل او را فراهم کرد (طبری، تاریخ، ج ۵، ص ۲۶۹) او از طرف معاویه والی طبرستان شد و با سپاهی برای فتح آنجا رفت، اما در آن جنگ شکست خورد و کشته شد. (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۲۰)

۲. اردشیر خرّه یکی از پنج منطقه‌ی ایالت بزرگ فارس بود که توسط ابوموسی اشعری و عثمان بن ابی العاص فتح شده و منسوب به اردشیر بابکان است. این منطقه شامل شهرهای شیراز، گور، کارزون، سیراف و ... بوده است. (ابن الفقیه، البلدان، ص ۴۰۶، ۴۰۹ و ۴۱۱) این منطقه پس از اسطخر، بزرگترین ولایت استان فارس بوده و تا دریا ادامه داشته است. (یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۴۶)

۳. ابراهیم تقفی، الغارات، ج ۱، ص ۳۶۶. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۱۶

می‌گرفتیم و برای باقی آن منتظر می‌ماندیم تا مالش زیاد شود. یعنی اگر می‌ماند هیچ گونه مجازاتی برای او نبود، اما او از ترس مجازات به معاویه پیوست. و دلیل تخریب خانه او هم پیوستنش به معاویه است، نه دینی که به بیت‌المال داشته‌است.

در نامه دیگری از نهج‌البلاغه هم سخن از مصقله است. امیرمؤمنان (ع) خطاب به وی فرمود که به من خبر رسیده‌است که تو غنایم مسلمین را بین خویشاوندان خود تقسیم کرده‌ای، مبدا دنیای خود را با نابودی دینت آباد کنی. در ادامه حضرت او را این‌گونه تهدید می‌کند: «قَوْلِ الذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَئِنْ كَانَ ذَلِكَ حَقًّا لَتَجِدَنَّ بَكَ عَلِيَّ هَوَانًا وَ لَتَخِفَنَّ عِنْدِي مِيزَانًا»<sup>۱</sup> این قسمت از نامه نشان می‌دهد که اولاً امام به صحت خبر اطمینان نیافته‌است و ثانياً اگر محتوای این خبر برای حضرت ثابت شود، برخورد حضرت قاطع و خوارکننده خواهد بود. دلیل این‌که حضرت به توصیه صیانت از بیت‌المال بسنده کرده‌اند هم همین عدم اطمینان ایشان به بذل و بخشش بیت‌المال توسط مصقله است. هرچند این عدم اطمینان، ایشان را از توصیه و حتی تهدید او هم باز نمی‌دارد.

#### ۱-۶. زیادبن ابیه<sup>۲</sup>

زمانی که زیادبن ابیه جانشین عبدالله بن عباس در حکومت بصره بود حضرت این‌گونه به او نوشت: «همانا به خدا قسم می‌خورم که اگر به من خبر برسد که تو در فیء

۱. سید رضی، نهج‌البلاغه، نامه ۴۳.

۲. او ابتدا به زیاد بن «عبید» (که بنده‌ی مردی از قبیله ثقیف بود) معروف بود. اما زمانی که پس از شهادت امیرمؤمنان (ع) به معاویه پیوست افرادی شهادت دادند که ابوسفیان با مادر زیاد همبستر شده و از آن به بعد به زیاد بن ابی‌سفیان مشهور شد. او در جنگ صفین در سپاه امیرمؤمنان (ع) حضور داشت. (ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۱۹) طبق یک نقل، زمانی که ابن‌عباس والی بصره بود و می‌خواست برای تسلیت گفتن شهادت محمدبن‌ابی‌بکر به خدمت امیرمؤمنان (ع) برود زیادبن‌ابیه را جانشین خود قرار داد. (الغارات، ج ۲، ص ۳۸۷) در سال ۳۹ با پیشنهاد ابن‌عباس و جاریه‌بن‌قدامه والی فارس شد تا آنها را از تمرد و ندادن خراج بازدارد و در این کار موفق بود. (ابن‌کثیر، البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۲۰) زمانی که معاویه به حکومت رسید او را امان داد و زیاد به شام رفت و ولایت بصره و پس از مدتی کوفه را از معاویه گرفت (ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۱۹) و عامل دستگیری حجر بن‌عدی شد که منجر به شهادت او گردید. (همان، ص ۲۲۳)



مسلمانان، کم یا زیاد خیانت کرده‌ای، چنان بر تو سخت می‌گیرم که بی‌نوا شوی و در مخارج خانواده‌ات درمانده گردی.<sup>۱</sup>

از این نامه بدست می‌آید که حضرت به خیانت زیاد اطمینان پیدا نکرده‌است. اما به او هشدار می‌دهد که مبدا خیانتی در بیت‌المال مسلمین بکند. از تهدید امام هم مشخص می‌شود که در صورتی که متوجه خیانتی از جانب زیاد شود به شدت با او برخورد خواهد کرد و همین مقدار برای ما کافی است. یعنی از همین سخن امام مشخص می‌شود که روش امام در برابر تخلف مالی کارگزارش سخت و قاطع بوده‌است.

اما در گزارش دیگری ماجرای نامه امام این‌گونه آمده‌است که امیرمؤمنان(ع) کسی را برای گرفتن اموالی که نزد زیاد جمع شده‌بود فرستاد. زیاد آنچه نزدش بود به فرستاده داد و به او گفت: کردها در خراج دادن سستی ورزیده‌اند و من خودم آنها را اداره می‌کنم، اما تو چیزی در این باره به امام نگو که در این صورت او مرا مقصر می‌داند. فرستاده امام حضرت را از گفته زیاد آگاه کرد و امام به او این‌گونه نوشت: «فرستاده‌ام آنچه که در مورد کردها به او گفته بودی به من رساند و همچنین اینکه به او گفته بودی که این خبر را از من کتمان کند و دانستم که این را نگفتی مگر اینکه آن را به من برساند. همانا به خدا قسم می‌خورم که اگر به من خبر برسد...». از این نقل هم مشخص است که امام از خیانت زیاد در بیت‌المال مطلع شده‌است، اما چون هنوز به اطمینان نرسیده به توصیه و تهدید بسنده می‌کند. در عین حال مشخص است که در صورت حصول اطمینان، برخورد امام شدید خواهد بود.

## ۲. خطای سیاسی

با بررسی گزارش‌های تاریخی مواردی را می‌یابیم که کارگزاران امیرمؤمنان(ع) دچار اشتباهاتی در عرصه سیاست شده‌اند و برخی از این اشتباهات، خود منشأ مفاسدی خسارت‌بار در جامعه اسلامی شده‌است که این اشتباهات یا ناشی از جهل کارگزار بوده‌است یا غرض‌ورزی و بدطینتی. امیرمؤمنان(ع) در مورد هریک از این خطاها با در

۱. سید رضی، نهج‌البلاغه، نامه ۲۰.

۲. ادامه سخن همان است که در نهج‌البلاغه آمده‌است. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۶۲



نظرگرفتن مصالح حکومت اسلامی و بسته به شخصیت خطاکار، رفتاری متناسب را در پیش گرفته‌اند که نمونه‌هایی از این مواجهه را از نظر می‌گذرانیم:

۲-۱. اشعث بن قیس<sup>۱</sup>

اشعث رئیس قبیله کنده و ربیعه و بزرگ اهل یمن محسوب می‌شد.<sup>۲</sup> در جنگ صفین امیرمؤمنان (ع) او را از ریاست این دو قبیله خلع و حسان بن مخدوج را به جای او نصب فرمودند. اما عده‌ای از بزرگان یمنی سپاه حضرت از جمله مالک‌اشتر و هانی بن عروه به خدمت حضرت رسیده و این عزل را به صلاح ندانستند. در نهایت وقتی کار به جایی کشید که بین یمنیان اختلاف درگرفته بود، حضرت برای اصلاح امور، اشعث را به فرماندهی میمنه سپاه خود نصب نمودند.<sup>۳</sup>

در ماجرای حکمیت نیز اشعث بن قیس و اهل یمن بیشترین مخالفت را با ادامه جنگ صفین داشتند و همین مخالفت شدید و تعداد زیاد آنان در مقابل تعداد کم افراد خواستار ادامه جنگ بود که امیرمؤمنان (ع) را مجبور به پذیرش حکمیت کرد.<sup>۴</sup> در ادامه وقتی در ماجرای حکمیت، امیرمؤمنان (ع) مجبور به معرفی حکم شد، عبدالله بن عباس را برگزید. ولی اشعث گفت: تو و ابن عباس مثل هم هستید و مردم او را نمی‌پذیرند. حضرت مالک‌اشتر و سپس شداد بن اوس را پیشنهاد داد و هیچ‌کدام مورد قبول اشعث و پیروانش قرار نگرفت. سپس خود اشعث و جمیع قراء، ابوموسی اشعری را



۱. ابو محمد معدیکرب بن قیس بن معدیکرب از قبیله کنده یمن و رئیس قبیله اش در زمان جاهلیت و یکی از بزرگان آن در زمان اسلام بود. در سال دهم هجری همراه گروهی خدمت پیامبر (ص) آمد و اظهار اسلام نمود. بعد از وفات پیامبر اکرم (ص) مرتد شد و در حال اسارت او را پیش خلیفه اول آوردند. اما خلیفه او را آزاد کرد و خواهر خود را به همسری او درآورد. (ابن عبد البر، الاستیعاب، ج ۱، ص ۱۳۳) او در سال ۳۴ توسط عثمان والی آذربایجان شد. (طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۳۰) اما با شروع خلافت امیرمؤمنان (ع) از ولایت آذربایجان عزل شد. (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۵۹) او در شهادت امیرمؤمنان (ع) هم دست داشت. (شیخ مفید، الارشاد، ص ۱۷)

۲. نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص ۱۳۷

۳. همان، ص ۱۴۰-۱۳۷

۴. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۸

پیشنهاد دادند و با وجود مخالفت شدید امیرمؤمنان(ع)، جز به او راضی نشدند و ایشان را مجبور به فرستادن ابوموسی برای حکمیت کردند!

حتی کسی که باعث سستی اصحاب امیرمؤمنان(ع) شد و نگذاشت ایشان پس از جنگ با خوارج مستقیماً به جنگ دوباره معاویه بروند اشعث بود. او بود که با صدای بلند اظهار ضعف کرد و سپاهیان را از رفتن به سمت شام منصرف نمود!

ابن ابی الحدید می نویسد اشعث در زمان خلافت امیرمؤمنان(ع) جزء منافقین بود و نقش او در میان اصحاب حضرت مانند نقش عبدالله بن ابی سلول در میان اصحاب پیامبر اکرم (ص) بود و در زمان خلافت امیرمؤمنان(ع) هر

توطئه و تشنجی که به وجود می آمد منشأ آن اشعث بن قیس بود!

در خطبه ای از نهج البلاغه، امیرمؤمنان(ع) اشعث را این گونه شتمت می کنند: «لعنت خدا و لعنت کنندگان بر تو باد. ای متکبر متکبرزاده! منافق کافرزاده! یک بار در زمان کفر اسیر شدی و یک بار در زمان اسلام و در هر دو بار نه مالت به فریادت رسید نه خاندانت. آن کس که قوم خود را به خطر بیندازد و آنان را به سمت مرگ ببرد سزاوار است که قومش او را دشمن بدانند.» از این سخنان هم مشکلات اعتقادی و رفتاری اشعث به خوبی مشخص می شود.

در برخورد امیرمؤمنان(ع) با اشعث بن قیس نکاتی قابل توجه است: اولاً امیرمؤمنان(ع) پس از مدت کوتاهی از شروع حکومت، اشعث را از حکومت بر آذربایجان عزل کردند. ایشان در نامه ای توبیخ آمیز او را امر کردند تا با خراج هایی که در دستش است به مرکز خلافت بیاید! ثانیاً در صفین هم حضرت او را از فرماندهی سپاهیان قبيله كنده و یمامه عزل کردند، اما به خاطر مصلحت وحدت میان سپاهیان در مقابل دشمن، مجبور شدند دوباره به او منصبی واگذار کنند تا آتش اختلاف خاموش شود. ثالثاً با دقت در گزارش ها مشخص می شود که نقش مخرب اشعث در بزنگاه های مهم و تاریخ ساز

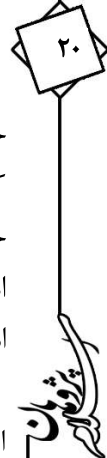
۱. همان، جلد ۲، ص ۳۳۳

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۷۹. ابراهیم تقفی، الغارات، ج ۲، ص ۶۹۱

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۹۷

۴. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۹

۵. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۵۹



جنگ صفین، ناشی از ریاست او بر قبیله کِنده و تاثیرگذاری سخنان او بر یمنیان است. به گونه‌ای که وقتی او به مخالفت با جنگ می‌پردازد، آنقدر تعداد همراهان او از سپاه امام زیاد است که حضرت مجبور می‌شوند تن به حکمیت دهند. بنابراین آنچه مانع از عزل فردی مثل اشعث است، مصلحتی بزرگتر از عزل اوست که همانا حفظ وحدت سپاه امیرمؤمنان(ع) است. چون بخش قابل توجهی از سپاه حضرت را کسانی تشکیل می‌دهند که اشعث را به عنوان بزرگ و رئیس خود پذیرفته‌اند و با طرد او شیرازه سپاه حضرت از هم می‌پاشد.

## ۲-۲. مالک‌اشتر نخعی<sup>۱</sup>

زمانی که امیرمؤمنان(ع) در راه جنگ جمل بود در منزلگاهی به یکی از دوستان خود فرمود: «به خدا قسم او (ابوموسی اشعری) نزد من امین و خیرخواه نیست، همانا کسانی که قبل از من بودند او را بسیار دوست داشتند و او را حاکم و مسلط بر مردم کردند و من می‌خواستم او را عزل کنم، اما اشتر از من خواست او را واگذارم، پس او را

۱. مالک بن حارث الاشر نخعی از بزرگان شیعه و اصحاب نزدیک امیرمؤمنان(ع) بود. امیرمؤمنان(ع) پس از شهادتش فرمودند: مالک برای من آنگونه بود که من برای رسول خدا بودم. (ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۵، ص ۹۸) در زمان عثمان مانع از برگشتن فرماندار کوفه به شهر شد و عثمان مجبور شد پیشنهاد او و همراهانش را برای ولایت کوفه قبول کند. (طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۳۲) او اولین کسی بود که با امیرمؤمنان(ع) بیعت کرد. (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۱۶) او در حکومت امیرمؤمنان(ع)، ابتدا والی جزیره بود و سپس به ولایت مصر گماشته شد. (همان، ج ۲، ص ۳۹۸) در جنگ جمل فرماندهی میمنه سپاه امیرمؤمنان(ع) با او بود (همان، ج ۲، ص ۲۳۹) و در جنگ صفین مقدمه سپاه را بر عهده داشت. (ابن قتیبه دینوری، الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۲۴) او در راه مصر بدست مأمور معاویه مسموم شد و به شهادت رسید. (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۹۹)

۲. نام او عبدالله بن قیس بن سلیم و از اشعریان یمن و قحطانی بود. او در مکه اسلام آورد و به سمت قومش بازگشت و پس از مدتی با جمعی از اشعریان در مدینه به پیامبر(ص) پیوست. (ابن سعد، الطبقات، ج ۴، ص ۷۹) وی در جنگ دوم با قبیله هوازن از طرف پیامبر(ص) جانشین فرمانده شد و پس از کشته شدن فرمانده اش، سپاه را به پیروزی رساند. (واقعی، مغازی، ج ۳، ص ۹۱۶-۹۱۵) او در زمان خلیفه دوم والی بصره شد (یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۱۴۶) و در زمان عثمان هم تا سال ۲۹ بر همان منصب باقی بود. (طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۶۴) او در سال ۳۴ به خواسته شورشیان کوفه از جمله مالک اشتر توسط عثمان به حکومت کوفه گماشته شد. (همان، ج ۴، ص ۳۳۲)



باقی گذاشتم در حالی که کراهت داشتم و تحمل کردم تا بعداً او را عزل کنم.»<sup>۱</sup> در ادامه وقتی حضرت به توقفگاه ذی قار رسیدند، محمد بن ابی بکر و محمد بن جعفر را مأمور کردند که به کوفه بروند و برای سپاه حضرت کمک بیاورند. آن دو رفتند اما ابوموسی مانع آمدن مردم برای یاری امام شد. وقتی آن دو به خدمت امیرمؤمنان (ع) رسیدند و ماجرا را تشریح کردند، حضرت، ابن عباس و مالک اشتر را مأمور اعزام به کوفه و بسیج نیروهای آن شهر کردند و به مالک فرمودند: «تو در مورد ابوموسی نظر دادی و در مورد همه چیز اظهار نظر می کنی، همراه عبدالله بن عباس برو و آنچه خراب کردی را خودت درست کن.»<sup>۲</sup> البته باز هم به خاطر کارشکنی ابوموسی کاری از پیش نرفت. نهایتاً با رفتن امام حسن (ع) به کوفه و خطبه‌های آن حضرت و عزل ابوموسی از ولایت کوفه، مردم به یاری امیرمؤمنان (ع) شتافتند.<sup>۳</sup>

طبق نقل دیگری امیرمؤمنان (ع) همه فرمانداران عثمان را پس از رسیدن به حکومت عزل کردند، جز ابوموسی اشعری که به واسطه صحبت مالک اشتر بر امارت کوفه باقی ماند.<sup>۴</sup>

از این گزارشات مشخص می‌شود که امیرمؤمنان (ع) با کراهت و به خاطر وساطت مالک اشتر، ابوموسی را از حکومت کوفه عزل نکرد و خود هرگز مایل به باقی ماندن او نبود. حتی وقتی می‌خواهد مالک را به کوفه بفرستد به او می‌فرماید برو و فساد را که به بار آوردی خودت اصلاح کن. اما با وجود همه اینها امیرمؤمنان (ع) در مقابل خطای سیاسی مالک کاملاً مدارا کرده است. یعنی در درجه اول با وجود آنکه خود نظر دیگری داشت به خاطر وساطت مالک، ابوموسی را عزل نمی‌کند. بعد از آن هم که فساد حضور ابوموسی بر ولایت کوفه بر همگان روشن می‌شود باز هم از ارج و قرب مالک نزد امام چیزی کم نمی‌شود. فقط حضرت خود او را مأمور به اصلاح اشتباه خودش می‌فرماید. بنابراین مدارای حضرت هنگام سر زدن این نوع از خطا از مالک مشهود است.

۱. شیخ مفید، أمالی، ص ۲۹۵ و ۲۹۶.

۲. ذی قار محل برکه ای در نزدیکی کوفه و مربوط به قبیله بکر بن وائل بوده که در مسیر بین کوفه و واسط قرار داشته است. (حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۹۳)

۳. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۴۸۱ و ۴۸۲.

۴. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۳۱.

۵. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۱۷۹. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۴۹۹.



۲-۳. عبدالله بن عباس

مغیره بن شعبه<sup>۱</sup> دو روز پس از قتل عثمان خدمت امیر مؤمنان (ع) رسید و در خلوت حضرت را نصیحت کرد و گفت: «کارگزاران عثمان را یک سال نگه دار. زمانی که آنها برایت بیعت گرفتند و کارت سامان یافت هر کدام را دوست داشتی عزل کن و هر کدام را خواستی نگه دار.» حضرت در جواب او فرمود: به خدا قسم در دینم مصالحه نمی‌کنم و در کارم ریا نمی‌کنم. او گفت: اگر از این ابا داری هر کس را خواستی بردار، اما معاویه را عزل نکن؛ چون او انسان پرجراتی است و در شام مورد اطاعت مردم است. حضرت فرمود: به خدا قسم حتی دو روز هم او را باقی نمی‌گذارم. عبدالله بن عباس وقتی سخنان مغیره را شنید گفت: نظر من این است که معاویه را عزل نکنی، همین که برایت بیعت گرفت خودم او را از منصبش کنار می‌زنم. حضرت فرمود: نه، به خدا قسم جز شمشیر به او نمی‌دهم (فقط با او می‌جنگم)! ابن عباس گفت: یا امیر المؤمنین! تو مردی شجاع هستی! مگر پیامبر (ص) نفرمود: «الحرب خدعة»؟ به خدا قسم اگر مرا اطاعت کنی بدون اینکه گناه یا نقصی به تو وارد شود آنها را پس از رسیدن به کار برکنار خواهیم کرد. حضرت به او فرمود: تو به من مشورت می‌دهی، اما در عین حال اگر خلاف نظر تو عمل کردم باید تابع من باشی.<sup>۲</sup>

همان گونه که مشخص است، امیر مؤمنان (ع) در مقابل درخواست ابقای کارگزاران عثمان بر ممالک اسلامی شدیداً مقاومت می‌کند. حال این درخواست از جانب مغیره باشد که فرد سالمی نیست یا از طرف ابن عباس که قطعاً قصدش خیرخواهی برای حکومت امیر مؤمنان (ع) است. چه این واسطه‌گری برای همه عمال عثمان باشد، چه فقط برای معاویه و آن هم برای زمان کوتاهی. حضرت به هیچ عنوان حاضر نیست کسانی را در پست‌های کلیدی نگه دارد که شایستگی آن را ندارند. اما شیوه امام در

۱. مغیره بن شعبه بن أبو عامر ثقفی از اصحاب پیامبر اکرم (ص) بود. او در ماجرای صلح حدیبیه و بیعت رضوان حضور داشت. (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱۳، ص ۳۴۴) همچ‌نین او در هجوم به خانه حضرت زهرا (س) پس از وفات پیامبر اکرم (ص) نقش داشت. (شیخ مفید، الجمل، ص ۱۱۷) خلیفه دوم ابتدا او را والی بصره کرد و سپس والی کوفه شد و تا کشته شدن خلیفه دوم بر همان سمت باقی ماند. همچنین در زمان خلافت معاویه هم والی کوفه شد. وی در کوفه بر اثر طاعون در سال ۵۰ هجری درگذشت. (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱۳، ص ۳۴۴)

۲. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۶.





مقابل ابن عباس که با نیت اصلاح امور حکومت امام به اشتباه افتاده است فقط عدم پذیرش سخن اوست. ابن عباس با همین عقائد و نظرات همچنان و در تمام دوره حکومت امام، یار نزدیک و مورد مشاوره آن حضرت باقی ماند و ولایت بصره را نیز از طرف ایشان بر عهده گرفت.

### ۳. خطای فرهنگی

یکی از ارکان فرهنگی حکومت داری اسلامی از نظر امیرمؤمنان(ع)، ساده زیستی و دوری از اشرافیت است. به گونه ای که در مواقف مختلف به لزوم وجود این فرهنگ در کارگزاران حکومت اسلامی تصریح فرموده است. نمونه ای از آن در جواب عاصم بن زیاد حارثی است که در زندگی دنیوی بسیار بر خود و خانواده اش سخت گرفته بود و در این کار به سیره امام تمسک کرده بود. امام به او فرمود: «من مانند تو نیستم، خداوند بر پیشوایان حق واجب کرده است که خود را با مردم ضعیف همراه کنند تا فقر، ایشان را به سرکشی و طغیان نکشاند.» از این سخن، هم وجوب این سیره بر حاکمان روشن می شود و هم دلیل وجوب آرامش و امنیت جامعه اسلامی مرهون همراهی حاکمان با ضعفای جامعه در سطح معیشت است. عده ای از کارگزاران امیرمؤمنان(ع) به خاطر آشنانبودن با این لزوم یا تمایلات نفسانی مرتکب خطایی می شدند که با این فرهنگ در تقابل بوده است. در ذیل بعضی از این گونه خطاها را بررسی می کنیم:

#### ۳-۱. عثمان بن حنیف<sup>۲</sup>

۱. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹.
۲. عثمان بن حنیف بن واهب بن عکیم، از انصار و قبیله اوس بود. او در زمان خلیفه دوم برای اندازه گیری زمین های عراق و خراج و جزیه مردمان آنجا فرستاده شد. در زمان حکومت امیرمؤمنان(ع) به ولایت بصره گماشته شد و زمانی که طلحه و زبیر وارد بصره شدند با نیرنگ او را به صلح فراخواندند و به او خیانت کرده و او را از بصره با خواری بیرون کردند. او یکی از شرطه الخمیس بود. (برقی، رجال برقی، ص ۴) عثمان بن حنیف پس از جنگ جمل تا زمان معاویه زنده بود و در کوفه زندگی می کرد. (ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۳۳ و یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۱۸۱)

او عامل امام در بصره بود. به امام خبر رسیده بود که یکی از بزرگان بصره او را به مهمانی دعوت کرده و عثمان آنان را اجابت نموده است. طبق آنچه امیرمؤمنان (ع) در نامه می‌فرماید در آن مهمانی غذاهای نیکو برای او آوردند و فقط اشراف و ثروتمندان به آن مهمانی دعوت شده بودند. حضرت او را به خاطر شرکت در این مهمانی سرزنش کرد و سیره خود در زندگی دنیا را به او یادآور شد و او را به اقتدای به امام خویش و زهد در دنیا امر فرمود.<sup>۱</sup>

در این گزارش مشخص است که کار عثمان بن حنیف، فی‌نفسه حرام شرعی نیست، اما به دلیل اینکه عثمان والی حکومت امیرمؤمنان (ع) است، به خاطر حضور در یک مهمانی اشرافی مورد عتاب حضرت قرار می‌گیرد. به همین دلیل عدم حرمت هم هست که حضرت به اعلام اشتباه وی و توصیه‌های اخلاقی بسنده می‌کنند.

اما قطعاً این عمل با فرهنگ حکومت‌داری اسلامی مورد انتظار امیرمؤمنان (ع) یعنی ساده‌زیستی حاکمان و دوری از تجملات، منافات دارد. آنچه که امیرمؤمنان (ع) از والیان خود انتظار دارد را در همین نامه به عثمان بن حنیف گوشزد می‌کند، آنجا که می‌فرماید: «هر مأمومی امامی دارد که به آن اقتدا می‌کند و از نور علم او روشنایی می‌جوید، بدانید که امام شما از دنیایش به دو پیراهن کهنه و از طعام دنیا به دو قرص نان اکتفا کرده است، بدانید شما نمی‌توانید این‌گونه باشید ولی مرا با تقوا و تلاش بسیار و پاکدامنی و راستی یاری کنید...»<sup>۲</sup> این سخنان به روشنی سیره خود امام در ساده‌زیستی و انتظار ایشان از والیان در نزدیکی به این سیره را بیان می‌کند. اما اشتباه عثمان بن حنیف باعث عزل او از ولایت نشد؛ بلکه امام به خاطر این اشتباهش، فقط او را سرزنش می‌کند و سپس به سبک‌باری و دوری از زندگی اشرافی توصیه می‌فرماید.



۱. سیدرضی، نهج‌البلاغه، نامه ۴۵

۲. همان.

۳-۲. شریح قاضی<sup>۱</sup>

در پی رسیدن خبری به امیرمؤمنان (ع) در مورد خریدن خانه توسط شریح، حضرت او را خواسته و به او فرمود: «به من خبر رسیده که خانه‌ای به ۸۰ دینار خریده‌ای و نوشته‌ای تنظیم کرده‌ای و شهودی بر آن گرفته‌ای!» وقتی امام با تأیید شریح مواجه شد نگاه غضب‌آلودی به او کرد و فرمود: «به زودی کسی به سراغ تو خواهد آمد که به نوشته‌ات نگاه نمی‌کند و از شهود هم سؤالی نمی‌پرسد و تو را از خانه‌ات بیرون می‌کشد و به قبر می‌سپارد. پس ای شریح! این‌گونه نباشد که این خانه را با غیر مال خودت یا از مال حرام خریده باشی...» در ادامه حضرت او را به بی‌اعتنایی نسبت به مال دنیا سفارش فرموده و حسابرسی دقیق روز قیامت را به او یادآور می‌شود

در این گزارش دو نکته قابل توجه است؛ اول این که حضرت به صرف اینکه او خانه‌ای به این قیمت را خریده در پی تذکر دادن به او بر می‌آید و وقتی با تأیید شریح مواجه می‌شود او را مستحق نگاه خشم‌آلود خود می‌داند. یعنی صرف خریدن چنین خانه‌ای برای کارگزار امام (ع) ولو از مال حلال باشد، سبب تندمی امام و تذکر ایشان است. دوم اینکه تا زمانی که این خطا صرفاً یک خطای فرهنگی باشد و تنها با روح ساده‌زیستی لازم برای زمامدار حکومت اسلامی در تنافی باشد مستحق عتاب و سرزنش و توصیه به زهد امام است و واکنش امام (ع) از این حد بالاتر نمی‌رود.<sup>۲</sup>

۱. أبو أمیه شریح بن حارث بن منتجع بن معاویه، از بنی کنده بود (ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۸) و در سن چهل سالگی از سوی خلیفه دوم به منصب قضاوت گماشته شد و شست سال در کوفه و بصره این منصب را بر عهده داشت. (الإصابة، ج ۳، ص ۲۷۱) شریح با وجود اختلافات زیاد فقهی که با امیرمؤمنان (ع) داشت، در دوران حکومت ایشان بر منصب قضاوت باقی ماند. گزارشی تاریخی از غضب امام بر او حکایت می‌کند که در پی آن به بانقیا (روستایی در نزدیکی کوفه که اکثر ساکنانش یهودی بودند) تبعید شد و در آنجا قضاوت می‌کرد. (ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۴، ص ۲۹) اما پس از چند ماه به دستور حضرت به کوفه برگشت و تا شهادت حضرت بر همان منصب ماند. (خلیفه بن خیاط، تاریخ، ص ۱۲۱)

۲. اما اگر از نوع خطا تغییر کند و مشخص شود که یک خطای اقتصادی است، یعنی همان گونه که در نامه آمده است خرید خانه از مال غیر یا از مال حرام باشد، در آن صورت همان طور که در قسمت خطای اقتصادی گذشت قاطعیت و طرد و عزل کارگزار را در پی دارد.

#### ۴. خطای نظامی

در دوران حکومت امیرمؤمنان(ع) گاه پیش می‌آمد که فرمانده‌ای که منسوب امام هم بود به خاطر ترس یا خطای محاسباتی دچار اشتباه می‌شد و از آن جهت که خطای فرمانده لشکر در زمان جنگ، بسیار حساس و سرنوشت‌ساز است و می‌تواند نتیجه جنگ را عوض کند، نحوه مواجهه حضرت با آن خطاها بسیار مهم است. در این بخش با برشمردن برخی از خطاهای نظامی کارگزاران امام، به بررسی واکنش ایشان در مقابل این‌گونه از خطاها می‌پردازیم:

##### ۴-۱. کمیل بن زیاد<sup>۱</sup>

او در دوران حکومت امیرمؤمنان(ع) مدتی والی حضرت در منطقه هیت بود و به سبب خطایی نظامی در آن مدت مورد سرزنش حضرت قرار گرفت.<sup>۲</sup>

زمانی که سفیان بن عوف توسط معاویه برای غارت به منطقه انبار آمده بود، کمیل باخبر شد که عده ای برای غارت هیت و اطراف آن، در قرقیسیا<sup>۴</sup> جمع شده‌اند. کمیل برای اینکه با پیش‌دستی، دشمن را غافلگیر کند، پنجاه نفر از یارانش را در هیت باقی گذاشت و با بقیه لشکریان به منطقه قرقیسیا حمله برد؛ اما آنجا محل اجتماع دشمن نبود. این لشکرکشی هم بدون اجازه امیرمؤمنان(ع) انجام شده بود و هم زمینه حمله سفیان بن عوف به هیت را فراهم آورد، در حالی که شهر خالی از لشکریان بود. این کار



۱. کمیل بن زیاد بن نهیک بن هبتم، از قبیله نخع و یمانی بود. او از تابعین و اصحاب و خاصان امیرمؤمنان(ع) به شمار می‌آمد. همچنین او از بزرگان شیعه بود و در جنگ صفین در رکاب امام علی (ع) حضور داشت. او در نهایت به خاطر شیعه بودنش توسط حجاج بن یوسف به شهادت رسید. (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۱۴۹ و ابن حجر، الإصابه، ج ۵، ص ۴۸۵)

۲. شهری در کناره رود فرات و در جانب غربی آن که در بالای انبار عراق بوده‌است و به نام بانی اش (هیت بن بندی) نامیده شده‌است. (ابن عبد الحق، مراد الإطلاع، ج ۳، ص ۱۴۶۸)

۳. سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۶۱

۴. قرقیسیا شهری است در شش فرسخی رجبه مالک که نزدیک شهر رقه در شام است و در منطقه جزیره واقع شده‌است. (سمعی، الانساب، ج ۱۰، ص ۳۸۴) در جنوب این شهر نهر خابور به فرات می‌ریزد و محل پیوند این دو رود است. (مقدسی، البدء و التاریخ، ج ۴، ص ۵۸)

کمیلاً باعث غضب امام شد. پس از رسیدن خبر به امام، حضرت نامه‌ای تند نوشته و او را به خاطر این کار سرزنش کرد.<sup>۱</sup>

حضرت خطاب به او می‌نویسد: «اینکه کسی آنچه بر عهده دارد را ضایع کند و کاری که بر عهده دیگری است انجام دهد عجزی آشکار و نظری ناصحیح است و اینکه تو به اهل قرقیسیا یورش بردی و مرزهایی که تو را بر آن گمارده‌ایم رها کنی - در حالی که کسی نیست که از آنها محافظت کند و سپاه دشمن را از آن دور کند - رأیی خطاست...»<sup>۲</sup>

آنچه از این گزارش بدست می‌آید این است که اولاً با وجود اینکه کمیلاً بن‌زیر از خواص امام محسوب می‌شود اما این نزدیکی مانع از گوشزد کردن خطای او نمی‌شود. ثانیاً از این گزارش فقط توبیخ لفظی او بدست می‌آید؛ یعنی وقتی کارگزار امام دچار خطای نظامی شده‌است، امام تنها اشتباه او را گوشزد کرده و برای بالا بردن توان نظامی او تلاش می‌کنند. ثالثاً واکنش حضرت از حد توبیخ و سرزنش بالاتر نرفته‌است و خبری از عزل کمیلاً در گزارش‌های تاریخی یافت نمی‌شود.

#### ۴-۲. محمد بن حنفیه<sup>۳</sup>

او در جنگ جمل مسئولیت پرچمداری بزرگترین پرچم سپاه امیرمؤمنان (ع) را بر عهده داشت.<sup>۴</sup> در میانه جنگ جمل، امیرمؤمنان (ع) به او پیام داد که به دشمن حمله‌ور شود. اما محمد درنگ کرد؛ چون در مقابلش عده‌ای از تیراندازان بودند و او منتظر بود تا آنها

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۷۴

۲. سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۶۱

۳. او فرزند امیرمؤمنان (ع) و خوله بنت ایاس (و به قولی بنت جعفر بن قیس) از بنی حنیفه بوده‌است. (مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۳) او در جنگ جمل و صفین حضور داشت. (ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۱۴۹ و ۱۷۴) زمانی که امام حسین (ع) برای رفتن به کوفه از مدینه خارج شد همه نزدیکانش با او رفتند جز محمد بن حنفیه. (همان، ص ۲۲۸) اما در عین حال او یکی از حامیان قیام مختار به شمار می‌آید. (همان، ص ۲۸۹) پس از غلبه زبیریان بر مختار، او و عبدالله بن عباس به امر عبدالله بن زبیر مدینه را ترک کرده و در طائف ساکن شدند. (همان، ص ۳۰۹) او در ۶۵ سالگی و در سال ۸۱ از دنیا رفت. (ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۸۷)

۴. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۱



تیرشان تمام شود. امیرمؤمنان(ع) که درنگ او را دید خود را به او رساند و علت حمله نکردن او را جویا شد. محمدبن حنفیه دلیل را گفت. حضرت فرمود: از میان نیزه ها حمله کن که از مرگ در امان باشی. محمد حمله کرد، اما طولی نکشید که به خاطر شدت حملات دشمن مردد شد و ایستاد. حضرت خود را به او رسانده و با دسته شمشیر به پهلوی او زده و فرمود: رگی از مادرت در تو جنبیده است! و پرچم را از او گرفته و حمله کرد و سپاهیان هم به دنبال ایشان حمله کردند!

در این گزارش عزل محمد از پرچمداری لشکر و توبیخ او دیده می شود؛ چون او پرچمدار لشکر بود و باید جلوتر از بقیه به لشکر دشمن می زد، اما در این امر تعلل می کرد و این می توانست خسارت بار باشد. اما این عزل دائمی نبود؛ چون در جنگ صفین هم محمد حنفیه پرچمدار سپاه امام بود.<sup>۲</sup> بنابراین واکنش امام در مقابل این خطای نظامی، عزل موقت از پرچمداری جهت پیشبرد اهداف سپاه و توبیخ محمد حنفیه برای اصلاح اشتباه و عدم تکرار است.

#### ۴-۳. عمرو بن مالک بن عشبه<sup>۳</sup>

معاویه فردی به نام زهیر بن مکحول عامری را مأمور کرد که به سماوه<sup>۴</sup> برود و از مردم زکات بگیرد. وقتی خبر آن به امیرمؤمنان(ع) رسید، نزد جلاس بن عمیر و عمرو بن مالک بن عشبه و جعفر بن عبدالله اشجعی کسی را فرستاد و آنان را مأمور به جنگ با زهیر بن مکحول فرمود. میان فرستادگان امام و زهیر جنگ سختی در گرفت و زهیر یاران حضرت را شکست داد. جلاس خود را به شترچرانان بنی کلب رساند. آنها او را شناختند و به او شیر خوراندند و روانه اش کردند. عمرو بن مالک و اشجعی نزد امیرمؤمنان(ع)

۱. همان، ج ۲، ص ۳۶۶

۲. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۶۹.

۳. نام او عوف بن عمرو بن عبدود بن العشبه بوده که عروه بن عشبه هم خوانده می عمرو بنشده است. اما اینکه بعضی او را عمرو بن عشبه گفته اند اشتباه است. (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۶۵) در نقل الغارات نام او عمرو بن مالک بن عشبه آمده است. (ابراهیم ثقفی، الغارات، ج ۲، ص ۴۶۳)

۴. این شهر در ساحل رود فرات و سرزمین قبیله کلب بوده است (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۶۵) و ما بین عراق و صحرای نجد شبه جزیره عرب واقع شده است. (حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص

آمدند. وقتی حضرت عمرو را دید از او پرسید: آیا شکست خوردی؟ و با تازیانه بر سر او زد. عمرو ساکت ماند. اما وقتی از پیش حضرت بیرون آمد به سوی معاویه شتافت. امیرمؤمنان(ع) جمعی را به خانه‌اش فرستاد تا خرابش کنند.<sup>۱</sup>

در گزارشی دیگر، همین ماجرا با توضیحاتی بیشتر و اندکی تفاوت آمده‌است به این شرح که در آن درگیری جعفر بن عبدالله کشته شد و جلاس با ترفندی خلاصی یافت. اما ابن‌عشبه خود را به امیرمؤمنان(ع) رساند. حضرت به شدت او را سرزنش کرد و به او فرمود: «ترسیدی و مهتری کردی و به خاطر همین شکست خوردی»<sup>۲</sup> و سپس با تازیانه به او زد. او هم عصبانی شد و به معاویه پیوست. زهیر بن مکحول، ابن‌عشبه را با اسب روانه کرده‌بود، لذا حضرت او را متهم کرد.<sup>۳</sup>

در این گزارش دو نکته قابل توجه است: اولاً حضرت قبل از زدن تازیانه، دلیل شکست و تنبیه او را بیان فرمود: ترسیدن و بزرگی کردن؛ یعنی در عین اینکه او بزرگ و فرمانده عده‌ای بوده‌است ترسیده و این سبب شکست است. ثانیاً در گزارش دوم آمده‌است که ابن‌عشبه به خاطر اینکه ابن‌مکحول او را با اسب روانه کرده‌بود توسط حضرت مورد اتهام واقع شد. قاعدتاً این اتهام باید پس از آن مجلس و اتفاقاتش متوجه ابن‌عشبه شده‌باشد. چون نمی‌توان پذیرفت کسی که متهم به خیانت است توسط حضرت رها شود و به راحتی به دشمن بپیوندد. در نتیجه تنبیه او هم به خاطر اتهام خیانت نبوده‌است. سیاق گزارش هم مؤید همین برداشت است.

بنابراین تازیانه حضرت در راستای تنبیه ابن‌عشبه، جلوگیری از تکرار خطا و پرهیز سایرین از ترسیدن و فرار از صحنه جنگ قابل توجیه است.

۱. ابراهیم ثقفی، الغارات، ج ۲، ص ۴۶۳

۲. اصل متن این است: جَبُنْتَ وَ تَعَصَّبْتَ فَأَنْهَزَمْتَ. در معنای «تَعَصَّبْتَ» دو احتمال وجود دارد، اول اینکه به این معنا باشد که ابن‌عشبه در عین اینکه فرمانده بوده ترسیده است و این سبب شکست او شده است که ما همین معنا را ترجیح دادیم. دوم اینکه تعصب به معنی گرایش پیدا کردن باشد؛ در نتیجه معنا این می‌شود که چون او ترسیده و به دشمن گرایش پیدا کرده است شکست خورده است که معنای دوم به دلیل قرائن آمده در متن مردود است.

۳. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۶۵.

### جمع بندی و نتیجه گیری:

الف. از مجموع آنچه در فصل خطای مالی گذشت چند نکته برداشت می شود:

۱. امیرمؤمنان (ع) در جایی که بیت المال مورد سوء استفاده شخصی قرار می گرفته است اغماض نمی کرده است و با عزل، زندان و اجبار فرد به پرداخت آنچه از بیت المال به ناحق برداشته شده است به عقوبت کارگزار خود پرداخته است. این سخن از توصیه ها و نامه های تهدیدآمیز امام به کارگزاران خاطی و واکنش ایشان در مقابل یزید بن حجیه قابل برداشت است. مؤیدی که می توان برای برداشت این سیره آورد، توصیه امیرمؤمنان (ع) به مالک اشتر در مورد والیان است که می فرماید: «هرگاه یکی از آنها (از کارگزاران تو) دست به سوی خیانت دراز کند. مجازات بدنی را در حق او روادار و به مقداری که در کار خود خیانت کرده است کیفر ده. سپس وی را در مقام خواری بنشان و داغ خیانت را بر او نه و قلاده اتهام تهمت را به گردنش بیفکن.»<sup>۱</sup>

۲. امیرمؤمنان (ع) تا زمانی که از خیانت عامل خود مطمئن نمی شد او را مجازات نمی فرمود. این برداشت از ماجرای زیاد بن ابیه، عبدالله بن عباس و گزارش دوم مصقله بن هبیره بدست می آید. اما در عین حال حضرت از توصیه به تقوا و پرهیز از حرام و حتی تهدید عمالی که در مظان خیانت به بیت المال بودند خودداری نمی کردند. مؤید این مطلب توصیه ای است که امیرمؤمنان (ع) به مالک اشتر در عهدنامه مصر نوشته است و آن اینکه زمانی مجازات کردن کارگزار جایز است که عیون و ناظران، متفق بر خیانت فرد کارگزار باشند.<sup>۲</sup>

۳. از مجموع موارد گزارش شده برداشت می شود که امیرمؤمنان (ع) به دقت بر رفتار کارگزاران خود نظارت داشته است و به صرف رسیدن اخباری که حتی ایشان را به اطمینان هم نمی رسانده است به فرماندار خود نامه می نوشت و او را تهدید و توصیه به حفظ و صیانت از بیت المال می فرمود.

۱. سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۵۳

۲. این سخن از عبارت «فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَتِهِ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ عِيُونِكَ» بدست می آید. ن. ک: سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۵۳ موسوم به عهدنامه مالک اشتر.





۴. اگر کسی بدهی به بیت‌المال داشت و جرم دیگری متوجه او نبود، حضرت با او مدارا می‌کرد و با ضمانت دیگران یا حتی بدون آن و قبول بدهی به بیت‌المال او را رها می‌کرد تا بتواند مالی بدست‌آورد و بدهی‌اش را بپردازد، همان‌گونه که در گزارش مصقله بن‌هبیره و منذر بن‌جارود پیداست.

۵. امیرمؤمنان(ع) در اعمال مجازات کسی که اتهام او ثابت شده بود، بدون در نظر گرفتن سابقه درخشان خودش یا اطرافیانش عمل می‌کرد و هرگز این موارد مانع از اجرای حکم شخص نمی‌شد.

ب. در خطاهای سیاسی باید کارگزاران را به دو دسته تقسیم کرد. دسته اول کسانی که صلاحیت کارگزار شدن را از نظر امام نداشتند اما بنا به مصالحی در رأس کار قرار گرفته بودند. در مقابل این دسته همان‌گونه که اصل نصب این افراد به دلیل مصلحت بوده است، اگر همین مصالح اقتضا داشت باز هم حضرت مدارا می‌فرمود و اگر نداشت آن کارگزار را عزل یا رسوا می‌نمود، مانند قبول فرماندهی اُشعث در جنگ صفین از یک سو و رسوا کردن او طبق آنچه به نقل از ایشان در خطبه ۱۹ نهج‌البلاغه آمده است از سوی دیگر. دسته دوم کسانی بودند که افراد صالحی بودند، اما به خاطر ضعف در تشخیص دینی به روش غیر صحیح رو می‌آوردند یا مشورت غلط به حضرت می‌دادند. این اشتباهات را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود. اول اشتباهاتی که با اصول حکمرانی جامعه اسلامی در تعارض بود، مانند باقی‌گذاشتن شخص فاسدی مانند معاویه بر حکومت شام که توسط ابن‌عباس و دیگران مطرح می‌شد. دوم آن اشتباهاتی که با اصول در تعارض نبود؛ مانند پیشنهاد مالک‌اشتر بر ابقای ابوموسی اُشعری بر ولایت کوفه که امام از آن اکراه داشتند، اما به اندازه معاویه هم او را فاسد نمی‌دانستند. امیرمؤمنان(ع) در مقابل دسته اول ذره‌ای کوتاه نمی‌آمد و سخنان اشتباه را نمی‌پذیرفت؛ چون حفظ اصول حکمرانی دینی بر همه مصالح مقدم است. اما در مورد دسته دوم مدارا می‌فرمود و تلاش می‌کرد با توصیه‌های به موقع آنان را به اشتباه خود آگاه کند. چون شأن امام، راهبری مؤمنین است و بنای او بر این نیست که ولو به زور امور را اصلاح کند، بلکه تلاش امام بر بالا آوردن سطح اصحاب و تقویت آنان از جهات مختلف سیاسی و دینی است.



ج: در خطاهای فرهنگی از آن بُعد که مد نظر ما در این مقاله است، یعنی دوری از ساده‌زیستی و میل به اشرافیت و یا همراهی و همنشینی با اشراف، سیره امیرمؤمنان (ع) در برخورد با آن توبیخ، سرزنش و توصیه به زهد و دوری از دل بستن به دنیا است. اما گزارشی مبنی بر عزل یا جریمه فرد خاطی توسط حضرت به ما نرسیده است.

جالب آن جاست که حتی در زمانی که گزارشی مبنی بر تجمل‌گرایی شخص عثمان بن حنیف نداریم، باز امام (ع) او را به خاطر همنشینی با اشراف سرزنش فرموده و توصیه به زهد می‌کند. دلیل این همه مواظبت و دقت امام (ع) جلوگیری از میل به سمت اشرافیت و پیشگیری از آن از سویی، و از سوی دیگر آرامش داشتن ضعفای جامعه از همراهی حاکمان با ایشان در سطح معیشت است.

د: در خطاهای نظامی سیره امیرمؤمنان (ع) توبیخ و یا عزل موقت متخلف بوده است. اگر حضرت در صحنه جنگ حضور داشتند و خطا را می‌دیدند، سریعاً اشتباه عامل خود را متذکر می‌شد تا متخلف اشتباهش را اصلاح کند و از خسارت بیشتر جلوگیری شود و اگر اصلاح نمی‌کرد او را موقتاً عزل می‌کرد تا کار سپاه پیش برود و خسارت سنگینی متوجه سپاه اسلام نشود؛ چون مسامحه در زمان جنگ مساوی با هزیمت سپاه خواهد بود. اما اگر حضرت در صحنه حضور نداشت، پس از پایان یافتن جنگ و خبردار شدن از اشتباه، با سرزنش کارگزار خطاکار و گوشزد کردن خطای وی، سعی در اصلاح اشتباه سایرین در موارد مشابه، بالا بردن توان نظامی عوامل و پرهیز دادن دیگران از ارتکاب آن اشتباه صحابی خود داشت. توبیخ محمد حنفیه در راستای اصلاح اشتباه، کمیل بن زیاد با هدف گوشزد کردن تخلف و جلوگیری از اشتباه مجدد و توبیخ عمرو بن مالک برای پرهیز دادن سایر اصحاب از ترس و فرار از صحنه جنگ قابل توجیه است.

## منابع و مأخذ

۱. ابن ابی الحدید ، عزالدین ابو حامد (م بعد از ۶۵۰)، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ اول، قم، کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی نجفی، ۱۳۳۷ ش.
۲. ابن عبدالبر، أبو عمر یوسف بن عبدالله بن محمد (م ۴۶۳)، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، الطبعة الأولى، بیروت، دار الجیل، ۱۹۹۲/۱۴۱۲.
۳. ابن الفقیه الهمذانی، ابو عبدالله احمد بن محمد بن اسحاق (م ۳۶۵)، کتاب البلدان، تحقیق یوسف الهادی، الطبعة الأولى، بیروت، عالم الکتب، ۱۹۹۶/۱۴۱۶.
۴. ابن کثیر الدمشقی، أبو الفداء اسماعیل بن عمر (م ۷۷۴)، البداية و النهاية، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۷/۱۹۸۶.
۵. برقی، ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد (م ۲۷۴ یا ۲۸۰)، طبقات الرجال (رجال برقی)، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ق.
۶. البغدادی، عبدالمؤمن بن عبدالحق (م ۷۳۹)، مرآة الإطلاع علی أسماء الامکنة و البقاع، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۲ ق.
۷. البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر (م ۲۷۹)، جمل من انساب الأشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، الطبعة الأولى، بیروت، دار الفکر، ۱۹۹۶/۱۴۱۷.
۸. التیمی السمعانی، أبو سعید عبد الکریم بن محمد بن منصور (م ۵۶۲)، الأنساب، تحقیق عبد الرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، الطبعة الأولى، حیدرآباد، مجلس دائرة المعارف العثمانیة، ۱۹۶۲/۱۳۸۲.
۹. ثقفی کوفی، ابو اسحاق ابراهیم بن محمد (م ۲۸۳)، الغارات، تحقیق جلال الدین حسینی ارموی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳ ش.
۱۰. الحموی، شهاب الدین ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله (م ۶۲۶)، معجم البلدان، الطبعة الثانية، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۵.
۱۱. خوئی، سید ابوالقاسم موسوی (م ۱۴۱۳)، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرجال، قم، مرکز نشر الثقافة الاسلامیة فی العالم، ۱۳۷۲ ش.
۱۲. الدینوری، ابو حنیفه احمد بن داود (م ۲۸۲)، الأخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، مراجعه جمال الدین شیال، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۸ ش.
۱۳. ذاکری، علی اکبر، سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۶ ش.
۱۴. الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان (م ۷۴۸)، سیر اعلام النبلاء، تحقیق شعیب الارنؤوط، الطبعة التاسعة، بیروت، مؤسسة الرساله، ۱۹۹۳/۱۴۱۳.
۱۵. الزبیر بن البکار بن عبدالله بن مصعب (م ۲۵۶)، الاخبار الموفقیات، الطبعة الاولى، قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۳۷۴/۱۴۱۶ ش.



گونه شناسی سیره امیر مؤمنان علی (ع) در مواجهه با خطای کارگزاران

۱۶. سید رضی، محمد بن حسین موسوی (م ۴۰۶)، نهج البلاغه، تحقیق عزیرالله عطاردی، چاپ اول، قم، مؤسسه نهج البلاغه، ۱۴۱۴.
۱۷. شوشتری، محمد تقی (م ۱۴۱۶)، قاموس الرجال، چاپ دوم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۵.
۱۸. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان (م ۴۱۳)، الإرشاد، قم، مکتبه بصیرتی، بی تا.
۱۹. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان (م ۴۱۳)، الأمالی، تحقیق حسین استاد ولی و علی اکبر غفاری، چاپ اول، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۲۰. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان (م ۴۱۳)، الجمل و النصره لسید العتره فی حرب البصره، تحقیق علی میرشریفی، قم، مرکز النشر التابع لمکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۱ ش.
۲۱. الطبری، أبو جعفر محمد بن جریر (م ۳۱۰)، تاریخ الأمم و الملوک، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، الطبعة الثانية، بیروت، دار التراث، ۱۹۶۷/۱۳۸۷.
۲۲. العسقلانی، احمد بن علی بن حجر (م ۸۵۲)، الإصابة فی تمييز الصحابة، تحقیق عادل احمد عبدال موجود و علی محمد معوض، الطبعة الأولى، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۹۵/۱۴۱۵.
۲۳. علامه بن ایحلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (م ۷۲۶)، رجال العلامة الحلی - خلاصة الأقوال فی معرفة أحوال الرجال، الطبعة الثانية، نجف اشرف، منشورات المطبعة الحیدریه، ۱۳۸۱ ق.
۲۴. الکوفی، أبو محمد أحمد بن اعثم (م ۳۱۴)، کتاب الفتوح، تحقیق علی شیری، الطبعة الأولى، بیروت، دارالأضواء، ۱۹۹۱/۱۴۱۱.
۲۵. البیاضی العصفری، أبو عمرو خلیفة بن خیاط بن أبی هبيرة الملقب بشباب (م ۲۴۰)، تاریخ خلیفة بن خیاط، تحقیق فواز، الطبعة الأولى، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۹۵/۱۴۱۵.
۲۶. المسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین بن علی (م ۳۴۶)، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق اسعد داغر، چاپ دوم، قم، دارالهجرة، ۱۴۰۹.
۲۷. المقدسی، مطهر بن طاهر (م ۵۰۷)، البدء والتاریخ، بورسعيد، مکتبه الثقافة الدینیة، بی تا.
۲۸. المنقری، نصر بن مزاحم (م ۲۱۲)، وقعة صفین، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، الطبعة الثانية، القاهرة، المؤسسة العربية الحیدریة، ۱۳۸۲ ق.
۲۹. الواقدی، محمد بن عمر (م ۲۰۷)، کتاب المغازی، تحقیق مارسدن جونس، الطبعة الثالثة، بیروت، مؤسسه الأعلمی، ۱۹۸۹/۱۴۰۹.
۳۰. الهاشمی البصری، محمد بن سعد بن منیع (م ۲۳۰)، الطبقات الكبرى، تحقیق محمد عبد القادر عطا، الطبعة الأولى، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۹۹۰/۱۴۱۰.
۳۱. یعقوبی، احمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب واضح الکاتب العباسی (م بعد ۲۹۲)، تاریخ الیعقوبی، بیروت، دار صادر، بی تا.

